

و آزادشان کرد و درباره اسرای جنگ بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدی زنده بود و از من می خواست که این بوگندیها را آزاد کنم بخاطر او آنان را آزاد می کردم.» و اینکه تعدادی از اسرای بدر را که هفتاد و سه مرد بودند آزاد فرمود و در مقابل هر کدام چهارصد (درهم) فدیة گرفت، و روز جنگ بدر یک اسیر مشرک را داد و در مقابل دو نفر فدیة گرفت و صاحب عضباء [عضباء نام شتر پیامبر (ص) بود] را نیز در مقابل دو مرد آزاد نمود.

و اما دلیل بر کشتن این است که پیامبر (ص) مردان بنی قریظه را که بین ششصد تا هفتصد نفر بودند کشت، و روز جنگ بدر هم نضربن حارث و عقبه بن ابی معیط را با شکنجه کشت و اباعزة را در روز جنگ احد به قتل رساند.

و اینها قصه هایی است شایع و مشهور که پیامبر (ص) چندین مرتبه این کارها را انجام داده و همین خود دلیل بر جایز بودن این امور است و چون اجرای هر یک از این شیوه ها نسبت به بعضی از اسراء بیشتر به صلاح می باشد...»<sup>(۱)</sup>

و در احکام السلطانیة ماوردی آمده است:

«اما اسرای مرد از جنگجویان کفار وقتی که مسلمانان آنان را زنده اسیر نمایند فقهاء درباره حکم آنان اختلاف نظر دارند:

شافعی معتقد است که امام، یا نایب او در امر جهاد، نسبت به اسیرانی که بر کفرشان باقی مانده اند بین چهار چیز مخیر است که هر کدام شایسته تر باشد را اجراء نماید: یا کشتن، یا به بردگی گرفتن، یا آزاد کردن در مقابل گرفتن مال یا گرفتن اسرای مسلمان، و یا منت گذاردن بر آنان و آزاد نمودن بدون گرفتن فداء، ولی اگر اسلام آوردند حکم کشتن از آنان برداشته می شود و امام نسبت به اجراء یکی از سه کار دیگر مختار است.

مالک گوید؛ امام مخیر بین سه چیز است: کشتن یا به بردگی گرفتن یا آزاد کردن در مقابل اسرای مرد نه در مقابل گرفتن مال، و حق منت گذاردن و بدون عوض آزاد کردن ندارد.

ابوحنیفه گوید: امام مخیر بین دو چیز است: کشتن یا به بردگی گرفتن، و حق منت گذاردن و آزاد کردن در مقابل مال را هم ندارد...<sup>(۱)</sup>

توجه به چند نکته

لازم است چند نکته را بطور اجمال متعرض شویم:

نکته اول: آیا حکم کشتن اسیران در زمان جنگ در صورتی است که نگهداری آنان خطر آفرین باشد؟

ممکن است گفته شود: قطعی بودن حکم کشتن اسراء در صورت برپا بودن جنگ، مخصوص وقتی است که در نگه داری آنان خطر جمع شدن و هجوم مجدد آنان باشد، چنانکه در جنگهای صدر اسلام چنین بود، چون امکانات در آن زمان خیلی محدود بود و بر مسلمانان حفظ اسراء به هنگام برپائی جنگ مشکل بود، و در هر زمانی که چنین وضعی باشد کشتن اسراء به جهت جلوگیری از خطر احتمالی بناچار قطعی است.

و ممکن است همین مطلب از این آیه شریفه: «حتی یسخن فی الارض - تا به اندازه کافی جای پای خود را در زمین محکم کند»<sup>(۲)</sup> و همچنین از آیه شریفه: «حتی اذا ائختموهم - جنگ را ادامه دهید تا آنها را سرکوب و بی حرکت نمائید.»<sup>(۳)</sup> استفاده شود زیرا غرض زمین گیر کردن دشمن و ضعیف نمودن

(۱) احکام السلطانية / ۱۳۱.

(۲) انفال / ۶۷.

(۳) محمد (ص) / ۴.

اوست بطوریکه دیگر قدرت تعرض و هجوم نداشته باشد .  
 حال اگر فرض کردیم که مسلمانان در شرایطی دارای قوت و قدرت باشند و  
 امکاناتشان هم برای نقل و انتقال اسیران و نگه داری آنان زیاد باشد و کشتن اسراء  
 هم اثری در تقویت مسلمین و تضعیف دشمنانشان نداشته باشد، در چنین صورتی  
 آیات و روایات بسا نسبت به کشتن آنها انصراف دارد و جایز است نگهداری  
 شوند، بلکه ممکن است گاهی زیادی اسراء، خود موجب تسلیم شدن دشمن و  
 تواضع و انعطاف آنان در مقابل مسلمین شود .  
 جصاص در احکام القرآن به همین نکته اشاره دارد، آنجا که در تفسیر سوره  
 محمد می گوید :

« خداوند متعال به پیامبر (ص) دستور داده که باکشتن، دشمن رازمین گیر  
 کند و بر پیامبر (ص) اسیر گرفتن را ممنوع نموده مگر بعد از خوار کردن  
 و سرکوب نمودن آنان، و این دستور خدا به پیامبر (ص) در وقتی بود که  
 عدد مسلمانان کم بود و عدد دشمنانشان از مشرکین زیاد بود، پس هنگامی که  
 مسلمانان مشرکین رازمین گیر کردند و باکشتن و پراکنده کردن خوارشان  
 نمودند در آن صورت نگهداریشان جایز می باشد، پس تا وقتی که این وضع  
 و شرایطی که مسلمانان صدر اسلام داشتند در میان مسلمین وجود داشته باشد  
 واجب است که این حکم ثابت بماند .<sup>(۱)</sup>»

در تفسیر المنار پیرامون تفسیر آیه سوره انفال آمده است :

« هنگامی که دو لشکر باهم برخورد کردند بر ما واجب است در کشتن دشمنان  
 متهای کوشش را بکار بریم بدون اینکه منجر به ضعف ما و برتری آنان شود،  
 و این کشتن دشمنان قبل از استحکام مادر زمین با آنچه عزت و قوتی است که  
 باعث ترس دشمنان شود، بطوریکه وقتی آنان را در میدان جنگ باکشتن  
 و مجروح کردن زمین گیر کردیم و برتری ما بر آنان محقق گردید، در آن

صورت است که اسیر گرفتن را ترجیح می دهیم و در آیه سوره محمد (ص) به محکم بستن اسیران از آن تعبیر شده است زیرا در چنین صورتی اسیر گرفتن آنان از باب رحمت است و جنگ هم بعنوان ضرورت قرار داده شده، مقدار آن هم به اندازه ضرورت روا می باشد. در کشتن و ریختن خون نباید درنده خوئی کرد و در انتقام و زور لذتی نیست. <sup>(۱)</sup>

پیش از این نیز خبر بیهقی به سند خویش از ابن عباس رایاد آور شدیم که درباره آیه شریفه: «ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یشخن فی الارض» گوید: «وآن روز جنگ بدر بوده و مسلمانان اندک بودند، وقتی که زیاد شدند و قدرت آنان بیشتر شد خداوند متعال این آیه را درباره اسراء نازل فرمود که: «اما منا بعد واما فداء...» بر اسیران منت گذارده بی فدیة یا با فدیة آنان را آزاد نمائید. «پس خداوند پیامبر (ص) و مومنین را در مسئله اسراء مختار قرار داد که اگر خواستند آنان را بکشند، و اگر خواستند به بندگی گیرند و اگر خواستند با گرفتن فدیة آنان را آزاد سازند. <sup>(۲)</sup>

**نکته دوّم:** آیا کشتن اسیران پس از خاموش شدن جنگ جایز است؟

اشاره کردیم که مشهور بین فقهاء شیعه این است که کسانی که بعد از زمین گیر شدن دشمن و پایان جنگ اسیر می شوند، امام بین منت گذاردن و فدیة گرفتن و به بردگی گرفتن آنان مخیر است روایت طلحه [روایت شماره «۱» از روایات پیشین] هم بر آن دلالت داشت و بیشتر فقهاء تصریح کرده اند که در چنین صورتی کشتن آنان جایز نمی باشد، و محقق اردبیلی در مجمع البرهان ادعا می کند که در این حکم اختلافی نیست، بلکه از ظاهر تذکرة و منتهی چنین برمی آید که

(۱) المنار ۱۰/۸۴.

(۲) سنن بیهقی ۳۲۴/۶ کتاب قسم الفی والغنیمه باب ما جاء فی استعباد الاسیر.

اجماعی است.

ولکن برخی از فقهاء شیعه بر جواز کشتن وی تصریح دارند؛ چنانکه شافعی هم به کشتن فتوی داده، پس تخییر در چهار امر واقع می شود:

شیخ طوسی در تفسیر آیه سوره محمد (ص) در کتاب تبیان گوید:

« چیزی که فقهاء شیعه روایت کرده اند این است که: اگر اسیر قبل از تمام شدن جنگ به اسارت گرفته شود...»

ولی اگر بعد از تمام شدن جنگ و کشتار، اسیر شود امام بین منت گذاردن و فدیة گرفتن، چه در مقابل مال، یا در مقابل گرفتن اسیر مسلمان از دشمن، و بین برده نمودن و زدن گردن آنان مخیر است.

و اگر اسراء قبل از پایان جنگ یا بعد از آن اسلام آورند این حکم از آنان ساقط می شود و حکم مسلمان را دارند.<sup>(۱)</sup>

و مانند همین مطلب از تفسیر مجمع البیان قبلاً بیان شد که به ائمه هدی (علیهم السلام) نسبت داده بود، رجوع نمائید.<sup>(۲)</sup> قاضی ابن برآج در مهذب گوید:

«اگر امام بخواهد می تواند آنان را بکشد و اگر بخواهد می تواند فدیة بگیرد، و اگر بخواهد می تواند بر آنان منت گذارد، و اگر بخواهد می تواند آنان را به بردگی گیرد.»<sup>(۳)</sup>

بنابراین بزرگان فقهاء شیعه هم کشتن را جایز می دانند.

بله، ممکن است بشود کلام شیخ طوسی و مرحوم طبرسی - قدس اسرارهما - را به غفلت و سهو قلم نسبت داد، زیرا ما در این زمینه به روایتی از ائمه اثنی عشر (ع) که مشتمل بر تخییر امام بین چهار شیوه باشد برخورد نکردیم، و شیخ

(۱) تفسیر تبیان ۵۹۲/۲

(۲) مجمع البیان ۹۷/۵ (جزء ۹)

(۳) مهذب ۳۱۶/۱

هم چنانکه گذشت در سه کتاب فتوایی خود (نهایة، مبسوط، خلاف) فتوی به تخییر بین سه شیوه داده است نه چهار شیوه.

در هر صورت ممکن است احتمال داده شود که اسیر کافر را می توان کشت به

چند دلیل:

[۱-] اینکه گفته شود: کافر سرکشی که در مقابل اسلام ایستاده و خداوند متعال هم طبق این آیه شریفه: «اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم- مشرکین را هر جایافتید بکشید» و غیر آن از دیگر آیات، خون او را هدر دانسته، چگونه ممکن است به مجرد اسیر شدن خونش محترم گردد؟ با اینکه هنوز اسلام نیاورده و توبه هم نکرده است، بلکه بر همان کفر و عناد و سرکشی خود باقی است؟ علاوه بر اینکه پیروزی مسلمانان در یک جنگ بخصوص، موجب از بین رفتن خطر هجوم آنان در آینده نمی شود در حالی که او بر همان کفر و عناد خود باقی باشد، بلکه ممکن است با اسیر شدن و شکست خوردن کینه و عناد او زیادتر هم بشود.

و اما اینکه خداوند متعال فرمود: «فاماناً بعد و اماناً» شاید مقصود از این جمله بیان این باشد که کشتن اسیران بعد از زمین گیر شدن دشمن حتمیت ندارد. و خداوند متعال منت گذاردن و فدیة گرفتن را به جهت شدت این توهم که این دو کار ممنوع است بیان نموده. پس بیان این دو برای از بین بردن شبهه ممنوعیت آنها از ذهن متوهم است، بنابراین، کلام در اینکه منت گذاردن و فدیة دادن حتمیت دارد ظهور ندارد. و کشتن را هم بطور کلی نفی نمی کند. چنانکه برده گرفتن را نیز نفی نمی کند.

و شاید امام در وجود اسیر یک قوه و تصمیم و کینه ای نسبت به اسلام و مسلمین می بیند و در او روح نافرمانی و فسادگری را مشاهده می کند، به طوری که به هیچ وجه در اجتماع مسلمین هضم نخواهد شد، که در چنین صورتی صلاح نیست چنین اسیری در میان مسلمانان باقی بماند.

خبر طلحه نیز گرچه ظهور در این دارد که تخییر بین سه شیوه است نه چهار شیوه، ولکن در نفی کشتن صریح نیست که بتواند با شواهدی که بعداً می آید و بر جواز کشتن دلالت دارد معارضه کند بلکه ممکن است خبر طلحه نیز بر رفع این توهم آن که سه شیوه ممنوع است حمل شود، چون در قسم اول (اسارت قبل از پایان جنگ) به حتمیت کشتن حکم کرده بود.

[۲-] پیامبر اکرم (ص) نیز هنگام جنگ بدر عقبه بن ابی معیط و نصر بن حارث را کشت، و ظاهراً این عمل پیامبر (ص) بعد از تمام شدن جنگ بوده است. در صحیح حلی از امام صادق (ع) است که فرمودند: «رسول خدا (ص) هیچگاه با شکنجه کسی را نکشت غیر از یک نفر: آن هم عقبه بن ابی معیط بود. به ابی بن ابی خلف نیز نیزه زد که بعد از مدتی مرد.»<sup>(۱)</sup>

و اباعزة جمحی را بعد از اینکه برای مرتبه دوم در جنگ احد اسیر شد به قتل رساند.<sup>(۲)</sup>

و فقهاء شیعه بین اسارت بار اول و دوم فرقی نگذاشته اند، در روایت طلحه نیز فرقی در این مورد گذاشته نشده است.

[۳-] دیگر اینکه چون رسول خدا (ص) بنی قریظه را محاصره کرد، آنان به هر چه سعد بن معاذ حکم کند رضایت دادند و به این نحو جنگ پایان یافت و دشمن زمین گیر شد، آنگاه سعد بن معاذ حکم کرد که جنگجویان از بنی قریظه کشته شوند و اموال و فرزندان آنان تقسیم گردد، پیامبر اکرم (ص) هم در حق سعد فرمود: «بی گمان امروز در میان آنان به حکم خدا حکم کرد حکمی که از بالای آسمانهای هفتگانه است.»<sup>(۳)</sup>

(۱) وفی صحیح الحلی عن ابی عبداللّه (ع) قال: «لم یقتل رسول اللّه (ص) صبراً قط غیر رجل واحد: عقبه بن ابی معیط. و طعن ابی بن ابی خلف فمات بعد ذلک.» وسائل ۱۱/۱۱۳ باب ۶۶ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱.

(۲) رجوع کنید به سنن بیهقی ۶/۳۲۰ کتاب قسم الفی والغنیمه باب ما جاء فی من الامام...

(۳) سنن بیهقی ۹/۶۳ کتاب السیر، باب ما یفعله بذراری من ظهر علیه.

[۴ -] شاید خبر ابن البختری نیز بر همین داستان دلالت داشته باشد، چنانکه گذشت.<sup>(۱)</sup> این داستان بین مورّخین شایع است، و بنا بر آنچه که روایت شده در این واقعه حدود ششصد یا هفتصد نفر از یهود کشته شدند.

علامة در تذکرة در رابطه بامسئله تحکیم می گوید:

«اگر حکم به کشتن مردان و اسیر شدن زنان و بچه ها، و به غنیمت درآمدن مال حکم کرد، اجماع علماء بر این است که حکم او ناهم می باشد، مثل قضیه سعد بن معاذ.»<sup>(۲)</sup>

گوئیم: چگونه است که برای حکم، حکم به کشتن آنان جایز می باشد ولی برای امامی که بصیرت وی نسبت به اشخاص و مصالح بیشتر است جایز نمی باشد؟ و کسی که خورش محترم است به اختیار خود مهدورالدم، نمی گردد،<sup>(۳)</sup> مگر اینکه گفته شود: اینان چون با پیامبر (ص) عهد و پیمان بسته بودند و سپس خیانت کردند این جزای خیانت آنان بود. و این نکته ای است شایان توجه.

ولکن بعد از همه این حرفها مخالفت بامشهور [که کشتن اسیر را بعد از پایان جنگ جایز نمی دانند] مشکل است، مگر اینکه عنوان دیگری بر آن منطبق گردد که مجوزی برای کشتن باشد، ولی در هر حال احتیاط چیز خوبی است مخصوصاً در رابطه بادماء و فروج و اموال.

نکته سوّم: آیا تخیر در سه شیوه یا چهار شیوه منحو به اسیران اهل کتاب است؟

گفته شده: مخیر بودن امام بین سه شیوه یا چهار شیوه اختصاص به اسرای اهل کتاب دارد، اما غیر آنان از دیگر مشرکان و بت پرستان و دیگران که جزیه در

(۱) وسائل ۱۱۲/۱۱ باب ۶۵ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲. این روایت ششمین روایت از روایات باب است که پیش از این گذشت.

(۲) تذکرة ۱/۴۱۸.

(۳) یعنی اسیر که خورش محترم است چگونه اگر به اختیار خود، حکمیت را پذیرفت خورش مباح میشود و «حکم» میتواند حکم قتل او را بدهد؟



موردشان نافذ نیست به بردگی گرفتن آنان جایز نیست، و این تفصیل قبلاً در کلام ابن قدامة گذشت. و از مبسوط نیز سخن شیخ بیان شد که فرمود:

«اگر مرد بالغی اسیر شود، اگر اهل کتاب باشد یا شبهه کتابی بودن در او باشد [مانند مجوس] امام نسبت به او بین سه چیزی که بیان شده مخیر است، ولی اگر بت پرست باشد امام بین فدیة گرفتن و منت گذاردن مخیر است و نمی توان او را به بردگی گرفت چون او مانند مرتد، بواسطه جزیه بر دینش باقی نمی ماند.»<sup>(۱)</sup>

علامه در کتاب «مختلف» بعد از نقل این کلام از مبسوط شیخ می گوید: «این سخن حق است.»<sup>(۲)</sup>

ابن حمزة نیز در «وسیله» به تفصیل بین اهل ذمه و غیر آنان فتوی داده است.<sup>(۳)</sup>، ولیکن شیخ طوسی در «نهایة و خلافا» و همچنین محقق در «شرایع» بین اهل ذمه و غیر آنان تفصیل قائل نشده اند، چنانکه بیان آن قبلاً گذشت.<sup>(۴)</sup> در تذکرة آمده است:

«این تخییر در هر یک از اصناف کفار ثابت است، و فرقی نمی کند از کسانی باشند که بواسطه جزیه بر دینشان باقی می مانند مثل اهل کتاب یا از آنان نباشند. مثل کفار حربی، شافعی نیز همین را قائل است، چون کافر اصلی همسانی است که با اسلام می جنگد لذا برده نمودن او مثل اهل کتاب جایز است، و حدیث امام جعفر صادق (ع) هم عام است و هر اسیری را شامل می شود.» سپس علامه کلام شیخ را در مبسوط نقل نموده و آنگاه می گوید:

«ابو سعید اصطخری هم همین را قائل است. و از احمد حنبل هم دوروایت

(۱) مبسوط ۲/۲۰.

(۲) مختلف ۱/۳۳۳ کتاب الجهاد.

(۳) وسیله ۲۰۲/۲ و در جوامع الفقهیه ۷۳۲.

(۴) رجوع کنید به ص ۲۵۹ و بعد آن، از همین کتاب.

نقل شده و ابوحنیفه گوید: برده نمودن کفار غیر اهل کتاب از عَجَم جایز است و از عرب خیر، و شافعی هم در قدیم همین را قائل بود.

شیخ طوسی بر عدم جواز برده نمودن غیر اهل کتاب بدینگونه دلیل آورده که بر امام جایز نیست که بواسطه جزیه آنان را بر دینشان باقی بدارد پس جایز نیست آنان را بعنوان اسیر نگه دارد، و ما این ملازمه را قبول نداریم زیرا کلام ایشان بامسئله زنان و بچه های اسیر رد می شود، چراکه اینان اسیر می شوند ولی جزیه نمی دهند.<sup>(۱)</sup>

مانند همین مطلب را ایشان در منتهی آورده است.<sup>(۲)</sup>

مراد علامه از حدیث امام صادق (ع) همان خبر طلحة بن زید است که قبلاً بیان شد. و نظر قوی تر این است که بین اهل کتاب و غیر آنان در جواز برده گرفتنشان فرقی نیست، دلیل آن هم اطلاق روایات و بیشتر فتاوی فقهاء است.

**نکته چهارم: آیا تخییر امام، تخییر دل بخواه است یا تخییر مصلحت؟**

قبلاً از مبسوط شیخ بیان شد که فرمود:

«هریک از این سه: (منت گذاردن، پرداخت فدیة، برده گرفتن) را اگر امام صلاح و نفع مسلمین ببیند انجام می دهد.»<sup>(۳)</sup>

و در تذکرة آمده است:

«این تخییر، تخییری است از روی مصلحت و اجتهاد، نه یک تخییر دل بخواه، پس وقتی امام مصلحت را در یکی از این شیوه ها دید همان بر او تعیین پیدا می کند و عدول از آن هم جایز نیست. ولی اگر همه مصلحتها در یک سطح قرار داشتند و مساوی بودند در اینجا امام مخیر است مطابق دلخواه خود

(۱) تذکرة ۱/۴۲۴.

(۲) منتهی ۲/۹۲۷.

(۳) مبسوط ۲/۲۰.

عمل کند. و مالک گوید: کشتن سزاوارتر است. <sup>(۱)</sup>

مانند همین مطلب نیز در منتهی آمده است <sup>(۲)</sup>

علامه در تذکرة در مقام بیان علت هریک از این چهار شیوه گوید:

«بی گمان هریک از این شیوه های چهارگانه در بعضی اسراء گاهی بهتر از

دیگر شیوه هاست: بدون شک اسیری که نسبت به مسلمانان قدرت و کینه

دارد کشتنش سودمندتر و نگهداریش زیان آورتر است. و اسیر ضعیف و

ثروتمندی که قدرت بر جنگ ندارد، فدیة دادن او برای مسلمین بهتر است،

و اسیری که نسبت به اسلام خوش بین بوده و امید به اسلام آوردنش هست،

منت گذاردن و آزاد کردنش سزاوارتر است، و اگر امیدی هست که بامنت

گذاردن بر او، دشمن هم بر اسرای مسلمین منت گذارند این شیوه پسندیده

تر است، و یا اسیری که با خدمتش نفعی حاصل می شود و مسلمانان از ضرر او

در امان هستند مانند زنان و بچه ها در این صورت به بردگی گرفتن

اوسزاوارتر است. و امام نسبت به این مصالح آشناتر است، و در این باره حق

اظهار نظر کاملاً با اوست. <sup>(۳)</sup>

مانند همین مطلب در منتهی نیز آمده است. <sup>(۴)</sup>

علامه در این دو کتاب (تذکرة و منتهی) به تخییر بین سه شیوه (منت گذاردن،

فدیة گرفتن و اسیر نمودن) فتوی داده ولی نسبت به کشتن تصریح به عدم جواز

و بلکه ادعای اجماع فقهاء شیعه را بر آن دارد اما در مقام بیان علت، کشتن را نیز

آورده است پس بناچار باید آن را یا به سهو قلم ایشان حمل نمود یا اینکه مراد کشتن

کسی است که قبل از پایان جنگ اسیر شده و یا اینکه علامه از باب مماشاة با

طرفداران این قول، این نظر را فرموده است.

(۱) تذکرة ۱/۴۲۴.

(۲) منتهی ۲/۹۲۸.

(۳) تذکرة ۱/۴۲۴.

(۴) منتهی ۲/۹۲۷.

ابن قدامة حنبلی درمغنی گوید:

«بی گمان هر شیوه ای از این شیوه ها نسبت به برخی اسراء شایسته تر است، اسیری که دارای قدرت بوده و نسبت به مسلمانان کینه دارد و نگه داشتش برای مسلمین ضرر دارد، کشتن او بهتر است، و اسیر ضعیفی که دارای مال و ثروت زیاد می باشد فدیة دادن او بهتر است، و اسیری که نسبت به مسلمانان حسن نظر دارد و بامنت گذاردن بر او امید می رود که اسلام آورد یا به مسلمانان کمک می کند تا اسیرایشان را آزاد کنند و از آنها پشتیبانی کند. و اسیری که با خدمتش مورد استفاده واقع می شود و مسلمین از شر او در امان هستند نگهداری او بهتر است، مثل زنان و بچه ها. و امام نسبت به تشخیص مصلحت آگاهتر است پس سزاوار است که به اختیار او گذاشته شود.»<sup>(۱)</sup>

از این کلمات استفاده می شود که تخییر در نزد اهل سنت تخییر مصلحت می باشد. ولکن شیخ طوسی در خلاف و نهایة و همچنین محقق در شرایع تخییر را مطلق ذکر کرده اند، چنانکه قبلاً بیان شد. و روایت طلحه نیز از این جهت مطلق است.

مگر اینکه گفته شود: تخییری که برای امام است به عنوان این است که امام مسلمین و سرپرست و ولی آنان است و به جهت عصمت و عدالت است که اسلام در امام معتبر دانسته، پس بناچار تخییر، به تخییر در چیزی که مصلحت مسلمانان در آن است منصرف است زیرا اقتضای ولایت امر چنین چیزی است، علاوه بر اینکه چنین تخییری [که دائر مدار مصلحت اسلام و مسلمین باشد نه دل خواه امام] با احتیاط مطابقت دارد،

نکته پنجم: اگر به اسیر به عنوان غنیمت بنگریم آیا حق غانمین است؟

صاحب جواهر گوید:

«اگر امام به بردگی گرفتن یا آزاد نمودن اسیر در مقابل گرفتن مال

(۱) مغنی ۱۰/۴۰۱.

را اختیار نمود، شکی نیست که چنین اسیری از غنایمی محسوب می شود که حق غانمین است، چنانکه علامه وشهید اول ودوم وغیرآندو به آن تصریح فرموده اند. و بین تخییر امام نسبت به آنچه که غنیمت باشد مثل برده گرفتن وقبول فدیة که هر دو غنیمت هستند یا غیر آن [نظیر کشتن اسیر ویا آزاد کردن او که این دو مصداق غنیمت نیستند] و بین حق غانمین منافاتی نیست، بعد از اینکه امام از خود مومنان به آنان سزاوارتر است. و با این فرض که امام اسیر را به اعتبار مال بودن به بردگی گرفته ویا در مقابل آزادی وی فدیة دریافت کند حق غانمین هم به آن تعلق می گیرد مثل مسئله اولیاء قصاص که در صورت قبول دیة در درجه اول بدهکاریهای مقتول وغیرآن به دیة تعلق می گیرد.<sup>(۱)</sup>

قبلاً در اوائل بحث غنایم گذشت که تقسیم در غنیمت حتمیت ندارد، بلکه امام در صورتی که صلاح ببیند می تواند آن را ببخشد و هبه نماید، ونیز می تواند با آن احتیاجات را بر طرف کند اگر چه همه آن در احتیاجات<sup>(۲)</sup> مصرف شود، پس برای چه این حکم در فدیة وبرده جاری نشود؟

**نکته ششم: [نقش اسلام آوردن اسیر در مجازات وی]**

قبلاً از مبسوط شیخ طوسی بیان شد که فرمود:

«اگر اسراء اسلام اختیار کنند احکام سه گانه از آنان برداشته نمی شود، فقط کشتن از آنان برداشته می شود.»

برخی گفته اند: اگر اسلام بیاورد برده شدن نیز ساقط می گردد، زیرا عقیل بعد از اسیر شدن اسلام آورد، و پیامبر اکرم (ص) از او فدیة گرفت و او را به بردگی نگرفت.<sup>(۳)</sup>

(۱) جواهر ۱۲۷/۲۱.

(۲) چون رتبه تقسیم وتخمیس بعد از بر طرف نمودن احتیاجات است. (الف - م. جلسه ۳۸۶ درس)

(۳) مبسوط ۲۰/۲.

و گذشت که محقق در شرائع فرمود: «اگر بعد از اسارت اسلام بیاورند این حکم از آنان ساقط نمی شود.»<sup>(۱)</sup> یعنی حکم به شیوه های سه گانه [منت گذاردن، فدیة گرفتن و اسیر نمودن] و در معنی ابن قدامة آمده است:

«اگر اسیر اسلام بیاورد در آن حال برده می گردد و تخییر برداشته می شود و حکم او حکم زنان می گردد، شافعی نیز در یکی از دو قولش همین راقائل است، و در قول دیگری گوید: کشتن از او ساقط است و امام بین شیوه های سه گانه مخیر است، به دلیل اینکه روایت شده که اصحاب پیامبر (ص) مردی از بنی عقیل را اسیر کردند، وقتی پیامبر (ص) از کنار او گذر می کرد به پیامبر (ص) گفت: ای محمد، برای چه من دستگیر شده ام اکنون جلودار حاجیان اسیر شده است؟ حضرت فرمود:

به سبب گناه هم پیمانانت از طائفه ثقیف دستگیر شده ای، آنها دو نفر اصحاب مرا اسیر کرده اند. وقتی پیامبر (ص) از آنجا گذشت او نداء داد ای محمد، ای محمد، حضرت فرمود: چه کرداری؟ گفت: من مسلمانم، حضرت فرمود: «اگر با اختیار خودت شهادت به وحدانیت خداداده ای به همه رستگاری دست پیدا کرده ای.» و پیامبر (ص) او را با دو مرد اسیر معاوضه کرد. صحیح مسلم نیز این را روایت کرد است، و علت اینکه پیامبر (ص) او را فدیة داد این بود که با اسلامش حکم کشتن از او ساقط گردید، و باقی شیوه ها به همان شکل خود باقی ماند.»<sup>(۲)</sup>

در منتهی آمده است:

«اسیر اگر بعد از اسارت مسلمان شود اجماعی است که کشتن از او برداشته می شود، چه قبل از پایان جنگ اسیر شده باشد چه بعد از آن. و ما مخالفی در این قول نمی

(۱) شرایع ۱/۳۱۸ (= چاپ دیگر/۲۴۲).

(۲) معنی ۱۰/۴۰۲.

شناسیم، به دلیل این سخن پیامبر (ص) که فرمودند: «دستوردارم که بامردم بجنگم تا وقتی که بگویند: لا اله الا الله، وقتی آن را گفتند احترام خون ومالشان از جانب من محفوظ است، جز موارد اجرای حق و عدالت.»<sup>(۱)</sup>

و شیخ طوسی از عیسی بن یونس، از اوزاعی، از زهری، از علی بن الحسین امام زین العابدین (ع) روایت کرده که فرمود: «اسیر وقتی که اسلام بیاورد خورش محترم است و «فی» می گردد.»<sup>(۲)</sup>

سپس علامه متعرض اقوال فقهاء سنت شده و قصه آن مرد از بنی عقیل را همانطور که از معنی نقل شد بیان نموده است.<sup>(۳)</sup>

حدیثی را که علامه در منتهی از پیامبر (ص) روایت کرده، بیهقی آن را به سند خویش از بخاری و مسلم روایت نموده و آن دویه سند خویش از ابی هریره و او از پیامبر (ص) روایت کرده اند که نقل بیهقی با نقل علامه کمی تفاوت دارد رجوع نمائید.<sup>(۴)</sup>

و باز قصه آن مرد از بنی عقیل را بیهقی از صحیح مسلم روایت کرده است<sup>(۵)</sup> و در تذکرة آمده است:

«اگر اسیر بعد از اسارت اسلام بیاورد اجماعی است که کشتن از او برداشته می شود.»

سپس علامه به دنبال این مطلب مانند آنچه را در منتهی آمد بیان نموده است.<sup>(۶)</sup>

(۱) امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا: لا اله الا الله، فاذا قالوها عصموا مني دمائهم واموالهم الا بحقها.

(۲) قوله (ص): «امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا: لا اله الا الله، فاذا قالوها عصموا مني دمائهم و اموالهم الا بحقها.» و روی الشيخ عن عیسی بن یونس، عن الاوزاعی عن الزهری عن علی بن الحسین (ع) قال: «الاسیر اذا اسلم فقد حقن دمه و صار فیئاً.» و مسائل ۱۱/۵۳ باب ۲۳ از ابواب جهاد العدو حدیث ۲.

(۳) منتهی ۲/۹۲۸.

(۴) سنن بیهقی ۱۸۲/۹ کتاب الجزیه باب من لا تؤخذ منه الجزیه من اهل الاوثان.

(۵) سنن بیهقی ۳۲۰/۶ کتاب قسم الفی و الغنیمه، باب ما جاء فی مفاداة الرجال منهم بمن اسرنا، و ۷۲/۹ کتاب السیر باب جریان الرق علی الاسیر و ان اسلم...

(۶) تذکرة ۱/۴۲۴.

### خلاصه کلام و نتیجه

اشکال و اختلافی نیست که بعد از مسلمان شدن اسیر، کشتن او جایز نیست، چون روشن است که با آوردن اسلام، خونش محترم است، و به دلیل آنچه که در «متھی و تذکره» بیان شد از اجماع و دو حدیثی که نقل گردید، و در این جهت بین کسی که قبل از پایان جنگ اسیر شود یا بعد از آن فرق نیست.

و اما نسبت به غیر کشتن از دیگر شیوه‌ها گوئیم: اگر اسارت بعد از تمام شدن جنگ باشد ظاهر این است که امام بین شیوه‌های سه گانه مخیر است، و شیخ طوسی در «مبسوط» و محقق در «شرایع» به این فتوی داده اند، چنانکه گذشت. صاحب جواهر گوید:

«در این مسئله اختلاف قابل توجه ای نیافتم، بلکه مسئله بدون اشکال است به دلیل اصل و اطلاق روایت.»<sup>(۱)</sup>

مراد ایشان از اصل، استصحاب حکم اسارت، قبل از اسلام آوردن است و منظور از اطلاق، اطلاق خبر طلحه و نیز خبر زهری نسبت به برده گرفتن است. و آنچه از مبسوط گذشت که پیامبر (ص) عقیل را با گرفتن فدیة آزاد کردند و او را به بردگی نگرفتند بر عدم جواز برده نمودن اسیر مسلمان دلالت ندارد، زیرا شاید پیامبر (ص) فدیة دادن را از این جهت اختیار کرد که آن یکی از اطراف تخییر او بود و آن را سزاوارتر می دید.

و اما کسی که قبل از پایان جنگ اسیر شود، سپس اسلام بیاورد چه بسا بشود درباره او نیز قائل به تخییر بین شیوه های سه گانه شد.

(۱) جواهر ۱۲۸/۲۱. می توان به صاحب جواهر اشکال کرد که چطور اصل و اطلاق را در عرض یکدیگر ذکر کرده، بلکه اصل را اول ذکر فرموده، در صورتیکه «اطلاق خبر» اماره است و تا اماره باشد نوبت به اصل نمی رسد، چون موضوع اصل، شک و تخییر است. (الف - م. جلسه ۳۸۶ درس).



و برای جواز به بردگی گرفتن اسیر مسلمان به «اطلاق خبر زهری» استدلال شده (چون اطلاق خبر شامل اسیر قبل از پایان جنگ و اسیر بعد از پایان جنگ می شود)، و برای جواز فدیة گرفتن به روایتی که قبلاً بیان شد که «پیامبر (ص) مردی از بنی عقیل را که اسلام آورده بود در مقابل دو اسیر از اصحاب خود آزاد نمود» استدلال شده. و برای جواز منت گذاردن به «قاعدۀ اولویت» استدلال شده، به این معنی که فقهاء نسبت به کسی که اسیر شده و اسلام هم نیاورده منت گذاردن را جایز می دانند، پس بطریق اولی نسبت به اسیری که مسلمان شده جایز می باشد، چنانکه در جواهر آمده است.

ولکن ممکن است نسبت به استدلالی که به «خبر زهری» و خبر «مفاداة» شد، مناقشه شود به اینکه در این دو خبر شرائط حجیت جمع نیست، و ثابت هم نشده که اسارت آن مرد از بنی عقیل قبل از پایان جنگ بوده باشد (چون اگر چنین چیزی ثابت شود که اسلام او قبل از پایان جنگ بوده است، این مانع از اسارت او خواهد شد)، و به بردگی گرفتن مسلمان هم اهانت به اوست، و اصل هم در هر انسانی حریت اوست. و دیگر اینکه مقام مورد بحث (کسی که قبل از پایان جنگ اسیر شود و سپس اسلام بیاورد) با کسی که بعد از جنگ اسیر شده قابل قیاس نیست زیرا کسی که بعد از جنگ اسیر شده و بعد مسلمان شده، اسلام او بعد از تعلق حق بردگی بر او واقع شده اگر چه به نحو تخییر هم باشد، پس حق بردگی که جلوتر بر وی واقع شده است صحاب می شود، و این بخلاف مقام مورد بحث است که حق بردگی بعد از مسلمان شدن به او تعلق گرفته است.

فدیة گرفتن مسلمان هم خلاف اصل حریت و خلاف حرمت اسلام است، زیرا فدیة گرفتن فرع بر این است که حقی نسبت به او پیدا شود و با آوردن اسلام، حقی بر او ثابت نیست. علاوه بر اینکه برگرداندن مسلمان به کفار بعنوان فدیة هم باعث ضرر زدن به مسلمان و خطری برای دین اوست، مگر اینکه آن مسلمان در میان کفار دارای قبیله و عشیره ای باشد که مانع از ضرر رساندن کفار به

اوباشند. در هر صورت احتیاط اقتضاء می کند که بر همان منت نهادن و آزاد نمودن اکتفا شود.

یادآور می شویم که برای اسراء احکام زیادی است که فقهاء در کتب مفصل فقهی به آن پرداخته اند، احکامی مانند حکم کسی که اسلام می آورد و بعد اسیر می شود، حکم مرد مشرک یا کتابی که اسیر شده و دارای همسری است که اسیر نشده، حکم طفلی که بدون پدر و مادرش اسیر شده، حکم جدایی انداختن بین فرزند و پدر یا مادرش، و غیر آن از دیگر فروع. که بحث پیرامون این فروع در این کتاب نمی گنجد و پژوهشگران در این زمینه رابه کتابهای گسترده فقهی که در این زمینه نگارش یافته ارجاع می دهیم. ولله الحمد والمنة.



## جهت هشتم

### غنائیم و اسرای اهل بغی

[بغی چیست و باغی کیست]؟

صاحب جواهر در معنای بغی می فرماید:

«معنای لغوی بغی: از حد تجاوز کردن، ستم نمودن، برتری جستن و چیزی خواستن است. و معنای آن در عرف متشرعه: بیرون رفتن از طاعت امام عادل است به شکلی که بعداً توضیح آن داده می شود. و مناسبت بین معنای آن در عرف متشرعه و بین همه معانی لغوی «بغی» روشن و واضح است. گرچه ظهور لغت «بغی» در معنای ظلم کاملتر است.»<sup>(۱)</sup>

اینطور به نظر می آید که همه معانی «بغی» به همان معنای اول یعنی از حد تجاوز کردن، برمی گردد. حتی معنای خواستن و طلب هم، «بغی» نامیده نمی شود مگر وقتی که از حد وسط و میانه تجاوز شود. و ممکن است همه معانی به معنای خواستن و طلب باز گردد که مراد در اینجا این باشد «بغی» یعنی: تجاوزخواهی و ستم طلبی.

ظاهر این است که «بغی» و احکام مربوط به آن شرعاً اختصاص به تجاوز است

(۱) جواهر ۲۱/۳۲۲.

بر امام عادل ندارد، گرچه این مورد از آشکارترین مصادیق بغی است، دلیل آن، عموم آیه مربوط به «بغی» است و نیز بعضی از روایاتی است که وارد شده است: <sup>(۱)</sup>

خداوند متعال در سوره حجرات می فرماید: «و ان طائفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدهما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا ان الله یحب المقسطین.» یعنی: هرگاه دو گروه از مومنان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار کنید و اگر یکی از این دو بر دیگری تجاوز و ستم نماید، شما با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طایفه طبق عدالت صلح برقرار نمائید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد. <sup>(۲)</sup>

پس حکم جنگ و قتال در آیه شریفه به صفت «بغی» تعلق گرفته است. و تعلیق یک حکم بر صفتی اشعار به این دارد که وجود آن صفت علت تشریح حکم است، بلکه علاوه بر اشعار، دلالت بر علّیت و صف برای حکم می کند. پس دانسته شد که ملاک در وجوب قتال یا جواز <sup>(۳)</sup> آن تحقق صفت «بغی» و تجاوز

(۱) آنچه فقهای شیعه و سنی در مفهوم بغی مطرح کرده اند که همان طغیان بر امام عادل است، از باب اینکه در سه جنگ امیرالمؤمنین (ع) (جمل و صفین و نهروان) بر امام عدل طغیان شد، شیعه مسئله امام را مطرح می کند و فقهاء سنت هم چون امیرالمؤمنین (ع) را خلیفه مسلمین می دانند آن سه جنگ را منشأ قرار داده اند و در فقه بحث «بغاة» را به آن حساب آورده اند، ما می خواهیم توسعه دهیم و بگوئیم ملاک آیه شریفه است که فقهاء عنوان «بغاة» را از آن گرفته اند. (الف - م. جلسه ۳۸۷ درس)

(۲) حجرات (۴۹) / ۹.

(۳) این جواز به جهت شبهه ای است که فعلاً نخواستیم بحث آن را مطرح کنیم و آن این است که ممکن است کسی از آیه، وجوب را نفهمد، بلکه بگوید «امر»، در مقام توهم حذر است یعنی در حقیقت آیه می فرماید: اگر دو طایفه با هم اختلاف پیدا کردند از

است، حال فرقی نمی‌کند این بغی از جانب طایفه‌ای بر طایفه دیگر یا دولتی بر دولت دیگر، یا طایفه‌ای بر امام عادل، یا از جانب حاکم ظالم و سربازانش بر امت و ملت خود باشد و طایفه بر سه نفر و بیشتر از آن صادق بوده بلکه طبق آنچه که در تفسیر آیه شریفه: «وليشهد عذابهما طائفة من المومنین»<sup>(۱)</sup> طایفه بر دو نفر و یک نفر نیز صادق است. و مرحوم طبرسی در مجمع البیان روایتی که در آن طایفه بر یک نفر هم صادق است را به نقل از امام محمد باقر (ع) روایت کرده است.<sup>(۲)</sup> علاوه بر اینکه اصلاً حکم دائرمدار وجود علت است که همان «بغی» باشد. و شاهد بر عام بودن حکم بغی است روایتی که در رابطه با نزول آیه «بغی» وارد شده، در مبسوط شیخ آمده است:

«گفته شده که آیه در رابطه با دو مرد که با یکدیگر نزاع می‌کردند نازل شده. و گفته شده در رابطه با دو طایفه نازل گشته و آن وقتی بود که پیامبر (ص) در حال سخنرانی بودند که منافقی بنام عبدالله بن سلول به نزاع با حضرت پرداخت، آنگاه گروهی به کمک او درآمدند و گروهی دیگر بر ضد او به کمک پیامبر (ص) برخاستند، پیامبر (ص) بین آنان صلح برقرار نمود، که بعد این آیه نازل شد. و آن دو طایفه: اوس و خزرج بودند.»<sup>(۳)</sup>

و در مجمع البیان آمده است:

«سعید بن جبیر گفته: آیه فوق در رابطه با اوس و خزرج نازل شده است، آن هنگام که بین آنان نزاع در گرفت و با چوب و کفش همدیگر را زدند. و

---

اول دست به شمشیر شدن غلط است، اول مسئله اصلاح را باید مطرح کرد، اما اگر اصلاح صورت نگرفت آنوقت می‌توانید دست به شمشیر شوید، ولی چون بحث ما روی جنبه مالی اهل بغی است فعلاً نمی‌خواهیم مسئله جنگ را مطرح کنیم. (الف - م. جلسه ۳۸۷ درس).

(۱) نور (۲۴) / ۲.

(۲) مجمع البیان ۴/ ۱۲۴ (جزء ۷).

(۳) مبسوط ۷/ ۲۶۲، کتاب قتال اهل بغی.

گفته شده آیه درباره گروه عبدالله بن ابی بن سلول از خزرج و گروه عبدالله بن رواحه از اوس نازل شده است. <sup>(۱)</sup>

پس بطور کلی در آیه شریفه که اساس حکم «بغی» است اسمی از امام نیست، ولیکن هر جنگ و نزاعی در خارج توقف بر وجود امام یا فرماندهی که جنگجویان را رهبری کند و کار و سخن آنان را سر و سامان بدهد دارد. و قهراً وجود امام شرط «وجود» است نه وجوب، به این معنی که بدون امام، امکان دفع طغیان وجود ندارد پس انتخاب و تحصیل امام واجب است نه اینکه وجود امام شرط وجوب باشد بطوری که تا او نباشد حکم وجوب دفع طغیان هم نباشد، چنانکه قبلاً در بحث جهاد پیرامون شرط «وجود» و «وجوب» مطالبی بیان شد رجوع نمائید. <sup>(۲)</sup>

و فقهاء از لفظ «بغی» در آیه شریفه اسم «بغاة» را برای کسانی که بر امام خروج کنند گرفته اند. و نزد فقهاء شیعه «بغی» صفتی است مذموم که بدون اشکال حرام است، بر خلاف بعضی از فقهاء (سنت) که برای تصحیح عمل صحابه، آن را بر «اجتهاد اشتباه گونه» حمل کرده اند.

و اما اینکه در آیه شریفه از طایفه باغی به مؤمن تعبیر شده (طائفان من المؤمنین) بر یک نحو مجاز در تعبیر حمل می شود که به اعتبار در نظر گرفتن حال طایفه باغی قبل از بغی است، یا به ملاحظه اعتقادی است که باغی دارد (که خود را مؤمن می داند)، و یا به جهت این است که بین فسق و بعضی از مراتب ایمان منافاتی نیست. و این نکته ای است شایان توجه.

پس مقام مورد بحث نظیر این گفتار خداوند است: «و ان فریقاً من المؤمنین لکارهون، یجادلونک فی الحق بعد ماتبیین کائما یساقون الی الموت و هم ینظرون...» خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (بسوی جنگ بدر) در

(۱) مجمع البیان ۵/۱۳۲ (جزء ۹).

(۲) رجوع کنید به جلد اول عربی از همین کتاب صفحه ۱۲۵.

حالی که بعضی از مؤمنان کراهت داشتند، و با اینکه می دانستند این فرمان خداست، باز با تو مجادله می کردند، گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ خویش را با چشم می نگرند.»<sup>(۱)</sup>

اختلافی نیست که مقصود از مؤمنان در این آیات منافقین هستند.

### [ کیفیت برخورد با اهل بغی و شرایط آن : ]

در مبسوط شیخ طوسی آمده است :

«جنگ با اهل بغی واجب نمی شود و حکم باغی به آنان تعلق نمی گیرد مگر با وجود سه شرط : اول : بغی کنندگان دارای قوه و قدرتی باشند که دست برداشتن آنان از بغی و طغیان و متفرق نمودنشان ممکن نباشد مگر با خرج کردن پول و مجهز نمودن لشکر و جنگ با آنان . اما اگر یک طایفه کمی باشند و مکر و حيله آنان هم ضعیف باشد دیگر اینان از اهل بغی محسوب نمی شوند . اما عملی که عبدالرحمان بن ملجم انجام داد و امیرالمؤمنین (ع) را شهید نمود نزد فقهای شیعه کفر محسوب می شود و تفسیر و توجیه او نفعی برای او ندارد، و فقهاء سنت معتقدند که گرچه ابن ملجم تأویل و توجیهی برای خود داشت اما در اجتهاد خود خطاء کرد و کشتن او از باب قصاص واجب بوده است .

دوم : اینکه از تحت سلطه امام بیرون بیایند و از او جدا گردند و به شهر یا صحرائی رو آورند . اما اگر با امام باشند و در تحت سلطه او قرار گیرند دیگر اهل بغی نیستند، روایت شده که امیرالمؤمنین (ع) در حال خواندن خطبه بود که مردی از در مسجد فریاد زد «لا حکم الا الله» و این جمله، اشاره اعتراضی بود به داستان حکمیت که حضرت علی (ع) قبول کردند، سپس آنحضرت فرمودند : این شعار اینان بظاهر شعار حقی است که باطل را از آن

(۱) انفال (۸) آیات ۵ و ۶ .



می خواهند، آنگاه فرمودند: برای شما برعهده ما سه حق است: [۱-] اینکه شما را از ورود به مساجد منع نکنیم تا در آنجا اسم خدا را بیاورید [۲-] تا وقتی با ما هستید از «فی» محرومتان نکنیم [۳-] آغاز کننده جنگ با شما هم نخواهیم بود. اینکه حضرت فرمود: «تا وقتی با ما هستید» یعنی تا از ما جدا نگشته اید (طغیان ننموده اید).

سوّم: اینکه راه خود را با تفسیر و توجیه مورد قبول خود از امام و مردم جدا کنند. و اما کسانی که راه خود را بدون اعتقاد و تفسیر جدا نموده اند اینان راهزن و قُطّاع طریق محسوب می شوند که حکم آنان حکم افراد محارب است.<sup>(۱)</sup>

روشن است که ظاهر این کلام حضرت که فرمود: «تا وقتی که با ما هستید» این است که آنان در مقابل دشمن مشترک با امام و مردم باشند، پس جدا نبودنشان از امام و مردم بدون حضور در صحنه در صدق با امام و مردم بودن کفایت نمی کند،

مرحوم صاحب جواهر بعد از اینکه متعرض روایات مسئله که راجع به قصه جنگ جمل و صفین است شده مطلبی دارند که فشرده آن چنین است:

«و شاید بخاطر این روایات صریح و مانند آن است که شیخ طوسی و ابن ادریس و ابن حمزه - بنا بر آنچه از آنان نقل شده - گفته اند که در جاری بودن حکم بغاۃ بر طایفه ای، معتبر است اینکه دارای قوه و قدرت بوده و برخوردار از جمعیت باشند، پس اگر تعداد آنان کم و مکر و حيله شان ضعیف باشد، دیگر حکم بغی بر آنان جاری نمی گردد. از شافعی نیز همین حکایت شده. و دلیل بر آن را این آورده اند که امیرالمومنین (ع) سفارش کرد که به ابن ملجم احسان شود. ولکن از بعضی فقهاء سنت نقل شده که حکم «بغی» حتی بر یک نفر هم در صورتی که با شمشیر و مسلحانه خروج کند جاری می شود،

(۱) مبسوط ۷/۲۶۷،

بلکه در منتهی و تذکرة آمده که این قول، قوی می باشد، و گفته شده: اطلاق متن شرایع و غیر آن هم همین را اقتضاء می کند. اگرچه اطلاق متن شرایع مورد مناقشه قرار گرفته و گفته شده از یک نفر و منصرف است. مخصوصاً پس از ذکر کلمه «فئه» که ظهور در جمعیت قابل توجه دارد، و لا اقل با وجود شک در این مورد خروج مسلحانه یک نفر که آیا از مصادیق باغی هست یا نه؟ اصل [عدم اجراء حکم بغی] بر جای خود باقی است. بله در صورتی که شمشیر بکشد البته حکم محارب بر او جاری است.

از شیخ طوسی و ابن حمزه و ابن ادریس نیز حکایت شده که اینان در اثبات حکم بغی، جداشدن از امام و خروج بر او را شرط می دانند.

اما اگر با امام باشند و در تحت سلطه و سیطره او قرار داشته باشند دیگر اهل بغی نیستند و شاید این نظر آنان به دلیل حدیث مرسلی است که روایت شده: «امیرالمؤمنین (ع) در حال خواندن خطبه بود که مردی از باب مسجد فریاد زد: «لا حکم الا لله» و منظور او کنایه زدن به امیرالمؤمنین (ع) بود که یعنی حضرت مردان را در دین خدا داور قرار داده (جریان حکمیت) حضرت در جواب فرمودند: «سخن حقی است (لا حکم الا لله) که باطل از آن اراده شده همانا برای شما بر عهده ما سه حق است: اینکه شما را از ورود به مساجد منع نکنیم تا در آن اسم خدا را بیاورید، و تا وقتی با ما هستید از «فی» محرومتان نکنیم و آغازکننده جنگ با شما هم نخواهیم بود.»<sup>(۱)</sup>

مراد از اینکه حضرت فرمود: «تا وقتی با ما هستید» یعنی تا وقتی که از ما جدا نشده اید. و لکن این روایت مرسل است و در بردارنده تمامی شرائط حجیت نیست.

از شیخ و ابن حمزه و ابن ادریس نیز نقل شده که اینان در اثبات حکم بغی جدائی از امام بر اساس اعتقاد مورد قبول خود را شرط می دانند. ولی ما

(۱) و مانند همین در مستدرک وسائل ۲/۲۴۵ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۹ و در دعائم الاسلام ۱/۳۹۳ آمده است.

دلیلی که بر این شرط دلالت داشته باشد نیافتیم.<sup>(۱)</sup>

با اطلاقی که آیه شریفه دارد ما برای شرط اول و شرط سوم دلیلی نیافتیم به ویژه با توجه به شأن نزولی که برای آیه بیان شده. و دلیلی وجود ندارد که ما خصوصیات موجود در برپاکنندگان سه جنگ جمل و صفین و نهروان را در احکامی که به عنوان بغی و باغی تعلق دارد دخالت دهیم.

بله اگر فرض شد که حکم به عنوان دیگری غیر از «بغی» تعلق گرفته که آن عنوان اخص از «بغی» باشد در آن صورت دیگر حکم به مطلق باغی سرایت نمی کند. و نیز صدق عنوان محارب بر یک مورد خاص، منافاتی با صدق عنوان باغی بر همان مورد ندارد، لذا آن مورد می تواند مجمع دو عنوان و محکوم به دو حکم باشد و نظیر آن [یک چیز از دو جهت دو حکم داشته باشد] فراوان است.

ابن ملجم نیز در ابتدای امر، باغی محسوب می شد که کشتنش واجب بود، ولیکن بعد از اینکه دستگیر و بازداشت شد و در اختیار امام (ع) قرار گرفت امام (ع) می توانست او را بخشیده و عفو نماید، چون او بر امام خروج کرده بود.

در هر صورت بطور اجمال در وجوب جنگ با باغی بین مسلمین اختلافی نیست، و به تأخیر انداختن آن، یکی از گناهان کبیره است. و سه جنگ جمل و صفین و نهروان که برای امیرالمومنین (ع) اتفاق افتاد از همین قبیل بود، ولیکن ما در اینجا در صدد آن نیستیم که از وجوب جنگ با بغاة و شرائط آن بحث کنیم این بحث محل دیگری را می طلبد بلکه در اینجا فقط برخی آثار و توابع شرعی آنرا مورد پژوهش قرار می دهیم.

### پژوهش پیرامون دو مسأله:

در ارتباط با این موضوع دو مسأله را یاد آور می شویم:

اول: حکم افرادی از بغاة که پشت به جنگ کرده اند و افراد مجروح و اسیر

(۱) جواهر ۲۱/۳۳۱.

شده از آنان .

**دوم:** حکم زنان و بچه های بغاة و حکم اموال آنان که دست لشکریان است و جمع آوری شده [مانند شمشیر و نیزه و ...] و اموالی که در دست لشکریان نیست [مانند زمین و باغ و ...] و روشن است که موضوع بحث در مسئله اول یک امر مالی نیست [تا به این بخش کتاب مربوط باشد] ولی بخاطر ارتباط تنگاتنگ بین این دو مسأله ما به طرح آن پرداخته ایم .

**مسأله اول:** حکم افراد شکست خورده و مجروح و اسیر شده از بغاة  
این مسئله در حقیقت، خود سه مسئله است که ما به جهت اینکه از نظر روایت و فتوای بهم گره خورده اند یک جا به بررسی آن می پردازیم :

### [اقوال فقها در مسأله:]

۱ - شیخ طوسی در کتاب باغی از خلاف (مسئله ۴) گوید:

«در صورتی که اهل بغی پشت به جنگ کردند امانه برای پیوستن به گروهی دیگر، یا سلاح خود را بر زمین انداختند یا از قیام دست کشیدند یا دوباره به اطاعت امام بازگشتند، اجماعی است که جنگ با آنان حرام است. و اگر برای پیوستن به جماعتی از یاران خود پشت به جنگ کردند جایز است که تعقیب شوند و کشته گردند، ابوحنیفه و ابو اسحاق مروزی نیز همین را می گویند. و بقیة اصحاب شافعی گویند: جنگ با آنان و تعقیبشان جایز نیست. دلیل ما بر جواز تعقیب آیه شریفه: «فقاتلوا التي تبغی حتی تفضی الی امر الله» - با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد. « می باشد و این افراد که فرار کرده اند در واقع به فرمان خدا بازنگشته اند. و این مطلب با آنچه که روایت شده که امیرالمومنین (ع) در روز جنگ جمل نداء داد که افراد فراری تعقیب نشوند منافاتی ندارد، علت آنهم این است که

اهل جمل پشت جبهه دسته و گروهی نداشتند تا بسوی آنان بروند و تجدید قوا کنند. موید آنچه گفتیم اجماع گروه شیعه و روایاتی است که از ائمه شیعه (ع) در این زمینه وارد شده است.<sup>(۱)</sup>

۲- باز در خلاف (مسئله ۶) آمده است:

«هنگامیکه از اهل بغی در جنگ کسی اسیر می شود امام باید او را زندانی کند و حق کشتن او را ندارد. شافعی نیز همین را قائل است. ابوحنیفه گوید: امام می تواند او را بکشد. دلیل ما بر عدم جواز کشتن اسیر، اجماع گروه شیعه و روایتی است که عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که به من فرمود: ای پسر امّ عبد، حکم کسانی از امت من که تجاوز کرده اند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود: گریخته آنان تعقیب نمی شود، مجروح و اسیرشان کشته نمی شود، و اموالشان تقسیم نمی گردد. و این روایت صریح در مسئله است...»<sup>(۲)</sup>

۳- شیخ در کتاب جهاد نهاییه گوید:

«و اهل بغی بر دو قسمند: یک قسم از آنان کسانی اند که می جنگند و گروه پشتیبان ندارند تا به سوی آنها برگردند و تجدید قوا کنند، قسم دیگر کسانی هستند که گروه پشتیبان دارند و برای تجدید قوا به آنها مراجعه می کنند. در صورتی که پشتیبان نداشته باشند از پادراوردن مجروح آنان و تعقیب گریخته شان و اسیر نمودن زن و بچه آنان و کشتن اسیرشان جایز نمی باشد. در صورتی که پشتیبان داشته باشند بر امام از پادراوردن مجروحشان و تعقیب گریخته شان و اسیرشان جایز است، ولی اسیر کردن زن و بچه در هیچ حالی جایز نیست.»<sup>(۳)</sup>

(۱) خلاف ۳/۱۶۶.

(۲) خلاف ۳/۱۶۶.

(۳) نهاییه ۲۹۷.

## ۴ - شیخ در مبسوط گوید:

«وقتیکه اهل بغی به اطاعت (از امام به حق) برگردند و جدائی (از امت) را رها کنند، جنگ با آنان حرام است، و همچنین است اگر دست از قیام بردارند و سلاح خود را بر زمین گذارند، و نیز اگر از جنگ فرار کنند اما نه برای پیوستن به گروهی. در هر یک از این سه صورت حکم یکی است و آن اینکه: کشته نمی شوند، و روگردانده آنان تعقیب نمی شود، و مجروح آنان از پا در نمی آید دلیل این حکم علاوه بر اجماع، آیه شریفه:

«فقاتلوا التي تبغى حتى تفي الى امر الله» است، چون در این آیه وجوب جنگ تا زمانی ذکر شده است که به فرمان خدا برگردند، و آن هم با هر یک از سه صورتی که بیان شد ایجاد می شود، پس دیگر جنگ با آنان حرام می باشد. و اما اگر به گروهی که در پشت جبهه به آنان پناه می دهند بازگردند در آن صورت هم تعقیب نمی شوند. دسته ای از فقهاء گفته اند: تعقیب می شوند و کشته می گردند، نظر ما شیعه نیز همین است به دلیل اینکه اگر آنان را نکشیم بسا به گروه خود در پشت جبهه ملحق می شوند و دوباره تجهیز می شوند و مجدداً برای جنگ می آیند.<sup>(۱)</sup>

## ۵ - و نیز در مبسوط است:

«هنگامیکه از اهل بغی کسی بدست اهل عدل اسیر می شود، اگر از کسانی باشد که اهل جنگ است یعنی جوان دلاوری است که می جنگد، امام باید او را زندانی کند و حق کشتن او را ندارد. بعضی از فقهاء گفته اند: امام می تواند او را بکشد. نظر ما شیعه همان قول اول است. پس در صورتی که ثابت شد که نباید کشته شود زندانی می گردد، و به او پیشنهاد بیعت با امام می شود، اگر در حالی که جنگ برپاست بر پیروی نمودن از امام بیعت کرد از او قبول می شود و آزاد می گردد، و اگر بیعت نکرد در زندان نگاه

(۱) مبسوط ۷/۲۶۸.

داشته می شود، تا وقتی که جنگ تمام شود، اگر در آن صورت توبه کردند یا سلاح خود را رها نموده و از جنگ دست کشیدند، یا بدون پیوستن به گروه پشت جبهه، بازگشتند، آزادش باید نمود، و اگر برای پیوستن به گروه پشتیبان عقب نشینی کردند، به نظر ما در این حالت آزاد نمی شود. و بعضی فقهاء گفته اند: آزاد می شود چون شخص روگردان از جنگ تعقیب نمی شود. و قبلاً بیان نمودیم که روی گردان از جنگ در صورتی تعقیب می شود که به منظور پیوستن به گروه پشتیبان عقب نشینی کند.<sup>(۱)</sup>

کلام شیخ در مبسوط و خلاف درباره اسیر با آنچه که در نهایت بیان نموده تعارض و تهافت دارد، زیرا در مبسوط و خلاف بطور مطلق حکم به نکشتن اسیر می کند و آن را به فقهاء شیعه هم نسبت می دهد، و در نهایت بین اسیری که در پشت جبهه دارای پشتیبان است و بین غیر آن تفصیل قائل شده است، مثل مسئله کسی که پشت به جنگ کرده و فرار نموده که در آنجا هم بین کسی که دارای گروه پشتیبان است و غیر آن تفصیل قائل شده اند.

۶- در شرایع آمده است:

«کسانی از اهل بغی که گروه پشتیبان دارند و برای تجدید قوا به آنان رجوع می کنند، از پای درآوردن مجروحشان و تعقیب گریخته شان و کشتن اسیرشان جایز است. و کسانی که در پشت جبهه گروه پشتیبان ندارند مقصود از جنگ با آنان متفرق نمودن آنان است، لذا فراری آنها تعقیب نمی شود، مجروحشان از پادر نمی آید و اسیرشان کشته نمی گردد.»<sup>(۲)</sup>

۷- صاحب جواهر در ذیل این کلام شرایع می گوید:

«در هیچیک از این احکام مخالفی نیافتم. بلکه در دروس شهید آمده: «حسن بن ابی عقیل عمانی نقل کرده که آنان را بر شمشیر عرضه می کنیم هر کس از

(۱) مبسوط ۲۷۱/۷.

(۲) شرایع ۱/۳۳۶ (= چاپ دیگر ۲۵۶)

آنان توبه نمود رها می شود و گرنه کشته می گردد. « به جز ایشان من در این حکم قائل دیگری نمی شناسم. بلکه آنچه از عمل امیرالمومنین (ع) درباره اهل جمل معلوم گردیده خلاف این است. در این صورت نسبت به آنچه که محقق در شرایع فرمود مخالف قابل توجهی ندارد، بلکه علامه در منتهی و آنچه از تذکره نقل شده این احکام را به علمای شیعه نسبت داده اند و ابن زهرة در غنیه با صراحت ادعای اجماع بر آن نموده و این خود دلیل است...»<sup>(۱)</sup>

۸- در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعة آمده است:

«فقهاء مالکی گویند: جنگ با بغاة در یازده شکل نسبت به جنگ با کفار فرق دارد:

- ۱- مقصود امام از جنگ با بغاة بازداشتن آنان از بغی است نه کشتن آنها.
  - ۲- از فراریان آنان دست بردارد.
  - ۳- مجروحشان را از پا در نیاورد.
  - ۴- اسرای آنان را نکشد.
  - ۵- اموالشان را به غنیمت نگیرد.
  - ۶- زن و بچه آنان را اسیر ننماید.
  - ۷- برای سرکوب آنان از هیچ مشرکی کمک نخواهد.
  - ۸- (با اخذ مالی با آنها پیمان ترکب مخاصمه نبندد).
  - ۹- لباس و بدن آنان را با زعفران رنگین نکند. (به منظور شناخته شدن به آنان مارك و علامت نزنند)
  - ۱۰- خانه هایشان را آتش نزنند.
  - ۱۱- درختانشان را قطع نکند...
- فقهاء حنفی گویند: اگر اهل بغی در پشت جبهه گروه تدارك کننده دارند باید



مجروحشان را از پا درآورد و گریخته شان را تعقیب نمود، و این به جهت دفع شرارت آنان است تا اینکه به گروه خود ملحق نشوند، و اگر در پشت جبهه گروه پشتیبان ندارند مجروحشان از پا در نمی آید و گریخته شان تعقیب نمی شود، زیرا بدون این کارها هم شرشان دفع شده و مطلوب هم همین است ...

فقهاء شافعی و حنبلی گویند: اهل بغی چه گروه پشتیبان داشته باشند و چه نداشته باشند در هر حال از پا درآوردن مجروح و تعقیب فراری جایز نیست.<sup>(۱)</sup>

«ردع» - در متن عربی کلام ایشان - به معنای زعفران است. ظاهراً اینطور بوده که در آن زمان بدن و لباس اسراء را به زعفران و مانند آن لکه دار می کردند تا در میان جامعه از دیگران تشخیص داده شوند.

خلاصه کلام اینکه: فقهای شیعه در حکم فراری و مجروح و اسیر از بغاة، بین کسانی که پشت جبهه و تدارك کننده که به او پناه بیاورند نداشته باشند - مانند اهل جمل که قدرت و شوکت آنان شکست و از یکدیگر متفرق گردیدند - و بین کسانی که دارای گروه و رهبری هستند که بسا برای تجدید قوی به او رجوع می کنند و مجدداً برای جنگ و حمله تجهیز می شوند - مانند لشگریان معاویه در جنگ صفین - تفصیل قائل شده اند. ابوحنیفه نیز به همین تفصیل فتوی داده، ولکن بیشتر فقهاء اهل سنت در مسئله قائل به تفصیل نشده اند.

برخی از روایات نیز بر همین تفصیل دلالت دارند که از نظر می گذرانیم:

### روایات مسأله:

۱ - کلینی به سند خویش از حفص بن غیاث روایت کرده که گوید: از امام جعفر صادق (ع) درباره دو طایفه از مؤمنان پرسیدم که: یکی از آنان اهل بغی

(۱) فقه علی المذاهب الاربعه ۴۱۹/۵.

است و دیگری اهل عدل، که طایفه عادله، طایفه باغی را شکست می دهند؟ حضرت فرمود: «اهل عدل، فراری را نباید تعقیب کنند، و هیچ اسیری را نباید بکشند، و زخم خورده را نباید از پا درآورند. و این در صورتی است که از اهل بغی، کسی باقی نمانده باشد و در پشت جبهه گروهی نداشته باشند که برای تجدید قوا به آنها رجوع کنند. پس اگر دارای گروه پشتیبانند که برای تجدید قوا به آنها رجوع می کنند در این صورت اسیرشان کشته می شود و فراریشان تعقیب می شود، و زخم خورده شان از پا درآورده می شود.» شیخ طوسی نیز به سند خویش همین حدیث را از حفص روایت کرده است.<sup>(۱)</sup>

در متن عربی روایت *أَجَزْتُ عَلَى الْجَرِيحِ وَأَجْهَزْتُ عَلَيْهِ*: به معنی شتافتن برای کشتن مجروح است. و نیز به همین معنی می آید لفظ *ذَفَفْتُ* و *أَذَفَفْتُ* با ذال نقطه دار.

چون در فقره اول روایت، حضرت از تعقیب و کشتن و از پا درآوردن نهی فرمود پس بناچار از امر به این امور در فقره دوم روایت مگر جواز این امور استفاده نمی شود چنانچه در هر امری که به دنبال نهی یا جایگاه نهی می آید وضع چنین است (امر بعد از نهی بیشتر از جواز دلالت ندارد).

و روایت مشتمل بر سه مسئله، یعنی حکم فراری و مجروح و اسیر است، که در هر سه بین آنجا که در پشت جبهه گروه تقویت کننده باشد و آنجا که نباشد تفصیل قائل شده است.

۲- باز کلینی به سند خویش از عبدالله بن شریک از پدرش روایت کرده که

(۱) رواه الكلینی بسنده، عن حفص بن غیاث، قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن الطائفین من المؤمنین: احدهما باغیة و الاخری عادلة، فهزمت العادلة الباغیة؟ فقال: «لیس لاهل العدل ان يتبعوا مدبراً و لا یقتلوا اسیراً و لا یجهزوا علی جریح. و هذا اذا لم یبق من اهل البغی احد و لم یکن لهم فئه یرجعون الیها. فاذا كان لهم فئه یرجعون الیها فان اسیرهم یقتل و مدبرهم یتبع و جریحهم یجهز.» کافی ۳۲/۵ کتاب الجهاد، تهذیب ۱۴۴/۶، وسائل ۵۴/۱۱ باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو حدیث ۱.

گوید: وقتی در زمان جنگ جمل مردم باغی شکست خوردند امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «فراریان را تعقیب نکنید، زخم خورده را از پا در نیاورید. و هر کس به خانه خود رود و درب را ببندد (دست از جنگ بردارد) در امان است.» اما در زمان جنگ صفین حضرت روی آورنده و روگردانده از دشمن راکشت، و از پا در آوردن زخم خورده را اجازه داد. ابان بن تغلب به عبدالله بن شریک گفت: این دو روش و سیره حضرت در دو جنگ باهم اختلاف دارد؟ عبدالله بن شریک گفت: در جنگ جمل یاران حضرت، طلحه و زبیر را کشتند، ولی در جنگ صفین معاویه پابرجا بود و آنان را رهبری می کرد. «شیخ نیز همین روایت را به سند خویش نقل کرده است.»<sup>(۱)</sup>

۳- در تحف العقول به نقل از امام هادی (ع) آمده است که حضرت در جواب مسائل یحیی بن اکثم فرمود: «و اما اینکه گفتی علی (ع) اهل صفین اعم از جنگ کننده و فراریان آنان را کشت و به زخمیهایشان تاخت ولی در جنگ جمل به تعقیب گریخته نرفت و زخمیهایشان را نکشت، و به هر کس سلاح بر زمین می گذاشت امان داد، و هر کس به خانه خود پناهنده شد امانش داد، برای این بود که رهبر قشون جمل کشته شده بود و پشتیبانی نداشتند که بسویش برگردند و دوباره جنگ را از سرگیرند و مردم بخانه خود برگشتند و دست از جنگ کشیده و مخالفت را کنار گذاشته و قصد تفرقه نداشتند، و راضی بودند که شمشیر از آنها برداشته شود، که در آن صورت حکم آنان برداشتن شمشیر و خودداری از آزارشان بود زیرا کمک برای ادامه جنگ نطلبیدند. ولی مردم صفین به یک ستاد آماده و رهبری مقتدر برمی گشتند که اسلحه و زره و نیزه و تیغ برایشان فراهم می کرد، و عطای وافر به آنها می داد و از آنها پذیرائی می کرد، و به هر کس که پیاده بود مرکب سواری می داد، و به هر کس که برهنه بود جامه می داد، و آنها را به

(۱) قال امیرالمؤمنین (ع): «لا تتبعوا مولیاً، ولا تجیزوا علی جریح. ومن اغلق بابه فهو

آمن.» وسائل باب ۲۴ از ابواب جهاد عدو، حدیث ۳.